

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث در دوران امر بین تعیین و تخییر بود. آخرین صورت در جایی است که دوران امر بین تعیین و تخییر به لحاظ مقام تراحم شود. اولین صورت به لحاظ مقام جعل بود که اصولاً مثلاً نمی دانیم شارع مقدس سه ساله کفاره را معینا قرار داده است یا مخیراً. دوم به مقام حجّیت بود که مثلاً فتوای هر فقیه حجت است یا خصوص اعلم؟ دوران امر بین تعیین و تخییر. سوم هم به لحاظ مقام تراحم است. مثلاً فرض کنید نمی دانیم نماز اهمّ است یا ازاله نجاست از مسجد. لکن احتمال می دهیم که ازاله نجاست اهم باشد. احتمالاً و نه یقیناً. اینجا دوران امر بین تعیین و تخییر است یعنی مخیر هستیم ما بین نماز و ازاله یا نه خصوص ازاله را باید انجام دهیم. اصطلاحاً ما فیه احتمال التعیین را باید بجا آورد. این را اصطلاحاً باب تراحم بگیرند. ما سابقاً توضیحات کافی را عرض کردیم این باب تراحم در اصطلاحات اصولیین متأخر شیعه آمده است. و عرض کردم تا جایی که من فکر می کنم شاید اشاراتش اولین بار توسط محقق کرکی در قرن دهم است و تدریجاً علمای شیعه روی این بحث هایی کرده اند و در بحث های اصول متأخرتر یعنی حدود صد سال قبل مخصوصاً مرحوم نائینی و دیگران خیلی مفصل راجع به تراحم و فرق آن با تعارض و مرجّحات باب تعارض و مرجّحات باب تراحم و ضوابطش مفصل بحث کرده اند. اما وقتی به عبارات قدمای علمای خودمان یا علمای اهل سنت مراجعه می شود چیزی به نام تراحم ندارند. از او هم تعارض فهمیده اند. این را خوب دقت کنید. الآن مثل آقای خوبی این مسئله را مفروغ عنه گرفته است لکن در واقع مفروغ عنه نیست این خودش اختلاف برانگیز است این خودش محل اختلاف است که آیا تعارض است یا نیست. و من توضیحش را سابقاً هم عرض کردم اجمالاً عرض میکنم چون اگر تکرار کنیم خیلی طولانی می شود. اگر فرض کنیم در همین مثال که وارد مسجد شد و نجاستی را هم دید. حالا سه حالت فرض کنیم فرضش که اشکال ندارد. هر دو مساوی باشند به لسان ادله ازاله نجاست و نماز در یک درجه از اهمیت باشند. دو اینکه ازاله نجاست اهم باشد. سه اینکه محتمل الاهمیه باشد. حالا این سه فرض. فرضی که الآن ما داریم آن را بحث می کنیم محتمل الاهمیه است. احتمال تعیین یعنی محتمل الاهمیه. عرض کردیم در باب تراحم در مجموع کلمات تا چهار تا پنج تا مرجّح ذکر شده است لکن عمدتاً ارجاعش به اهمیت است. ارجاع مرجّحات باب تراحم به اهمیت است. حالا در اینجا این دو دیدگاه مختلف است. یک دیدگاه فرض کنید مثلاً یقین داریم ازاله اهم است. فرضی که الآن مشهور است. دو دیدگاه مختلف اینجا هست. یک دیدگاه که عرض کردیم در کلمات قدمای خود ما و اهل سنت کاملاً مشهود است یک نوع تعارض می دانند. آن ادلیلی که می گوید ازاله نجاست و آن که می گوید اقم الصلوه معارض

است. خب شما بگوئید من اینجا مبتلا شدم باشه آنها می گویند اقم الصلوه همراه شما می آید. نماز که می خواهید بخوانید امروز فردا پس فردا یک سال دو سال می خواهید نماز در بیابان بخوانید، در خانه بخوانید، در مسجد بخوانید، در رودخانه بخوانید این اقم الصلوه همراه شما هست. می گوید که اینجا مستحب است اینجا مکروه است اینجا در خانه قضی جایز نیست همین طور این اقم الصلوه به حسب موارد شما همراهتان هست و بیان وظیفه شما می کند. خوب دقت کردید. ازل النجاسه هم همراه شما هست. الآن که شما وارد مسجد شدید ازل النجاسه به شما می گوید ازل النجاسه. اقم الصلوه هم هست. این حالت که شما بین این دو تا جمع نمی کنید راهم نظر دارد. خوب دقت کنید. شما نمی توانید هر دو را انجام دهید. این به این حالت هم نظر دارد. می گوید قدم الازاله، ازل النجاسه. نماز نخوان ازاله نجاست کن. لذا مشهور اصولیین معتقد هستند که نماز هم باطل است چون امر به ازاله هست اصلا امر به شیء مقتضی نهی از ضد است. وقتی گفت ازل النجاسه یعنی لا تصلی. اگر گفت لا تصلی یعنی نماز باطل است. این سرّ این نزاعی که شده است در اصول. این یک توکل که این تعارض است طبعاً اگر تعارض شد حکم شرعی واقعی عبارت از آن مسئله ازاله است. پس طبق این تصوّر، یک حاکم به اینکه شما یک حکم دارید شارع است. آن یک حکم هم اهم است. حالا آن مهم که نماز خواندن باشد بنا بر آن مبنای اصولی نهی دارد، امر به شیء مقتضی نهی باشد، یا به قول مرحوم شیخ لا اقل امر ندارد. ایشان یک راه دیگر هم رفته اند دیگر. ما نمی خواهیم اثبات نهی کنیم لا اقل می گوییم نماز امر ندارد. این هم لا اقل آن که نماز امر ندارد. باز هم نماز باطل است چون نماز عبادی است امر می خواهد. روش شد؟ این یک تفکر. که عرض کردم تفکری است که هنوز هم که نگاه می کنیم در کلمات اهل سنت ساری و جاری است و در کلمات قدمای ما. این تفکر در حقیقت اختلاف را بر می گرداند به شارع. که شارع طبیعتاً دو تا حکم نمی تواند بکند هم بگوید اذن هم بگوید صلّ. یکی می کند و با آن یکی تازه نهی از دیگری هم می کند. حالا بنا بر مسلک نهی. این یک تفکر. یک تفکر دیگر آن تفکری است که

سؤال: امر برای چه برداشته شود؟

پاسخ: چون امر کرده است به ازاله نجاست دیگر. نمی تواند دیگر صلوه کند. تنافی دارد با صلوه. دیگر امر لا اقل نمی کند.

سؤال: می تواند که یکی را انجام دهد؟

پاسخ: خب همان را که می تواند ازاله است همان امر دارد.

سؤال: خب ازاله را انجام ندهد صلوه امر ندارد؟

پاسخ: نه! آن بحث ترتّب را می گوید که اصلاً امر ندارد. چون ارجاع به شارع دارد. من عصیان کنم یا نکنم چه اثری دارد؟ اینجا چون ارجاع به شارع داد. یعنی شارع امر به ازاله کرده است امر به صلوه نکرده است یا نهی از صلوه کرده است. دو تا حالا فرض. یا امر نکرده است به صلوه اینجا را چون تعارض

آن که در ذهن شما است می گوید عصیان کرد آن روی مبنای آقای خویی روی ترتّب است. ترتّب اصلاً این زیربنا را قبول ندارد. زیربنا را تصوّر فرمایید بعد برویم به اصل مطلب. تصوّر دیگر تصویری است که الآن علمای شیعه در زمان ما یک جوری گرفته اند که مسلّم و قطعی است و اصلاً جای بحث ندارد. عرض کردم جای بحث دارد این طور نیست قطعی که اینها تصوّر کرده اند. خلاصه اش این است که اینجا تنافی در مقام امثال پیدا شده است. دقت کنید! مقام امثال غیر از مقام جعل است. این دو. مقام امثال صد درصد در اختیار مکلف است. اصلاً شارع در مقام امثال تصرف نمی کند. پس این نکته اساسی بحث این است که مقام امثال،

آن نکته چه می گفت؟ می گفت شارع همراه عبد مکلف می آید. یعنی شارع آمد دید که این ازاله نجاست است و نماز. شارع گفت ازاله کن. ما از مجموع ادله فهمیدیم که ازاله مقدم است پیش شارع. پس در حقیقت شارع گفت در این فرض ازاله بکن یا نماز نخوان یا اصلاً نماز را امر نمی کند. این تصوّر می گوید که اصلاً مقام امثال در اختیار شارع نیست. مثلاً امثال صد درصد در اختیار عبد است. شارع مقامش جعل است. بعد از جعل عرض کردیم مقام ابلاغ است. مثل انبیاء، ارسال رسل. بعد از مقام ابلاغ مقام وصول به مکلف است که ظواهر عبارات اصحاب لازم این است مثل مرحوم شیخ و دیگران. در این مقام هم شارع تصرف نمی کند. فقط در اختیار عبد است. عرض کردیم اینجا محل اختلاف بین اخباری ها و اصولی ها به تعبیر ما خیلی روشن است. اخباری ها می گویند که می کند اصولی ها می گویند که نمی کند. این را توضیحش را چند بار عرض کردیم دیگر تکرار نمی کنیم. بعد از این مقام وصول مکلف مقام امثال است. این مرحله آخر است. بالأخره یا امثال می کند یا عصیان می کند. اینجا می گویند این مقام کلاً در اختیار مکلف است. شارع کارش را انجام داده است گفته است که نماز واجب است گفته است که ازاله واجب است کارهای خود را انجام داده است. ارسال رسل هم شده است در روایت هم آمده است بیان هم شده است مطلب واضح هم بوده است من الآن به عنوان یک مکلف گیر کرده ام. من هزاران بار شده است نماز خواندم به امر ازاله نجاست مبتلا نشدم. رفتم قبل از ظهر در مسجد نجاست دیدم ازاله کردم به امر نماز

هزاران بار ما ابتلای ما به نماز که میلیون ها بار فرض کنید ده ها هزار بار ما مکلف به نماز شدیم ازاله نجاست هم نبوده است. ازاله نجاست انسان مکلف می شود نماز نیست. اینجا ربطی به هم ندارند. در مقام جعل تمام شد. آن چه که وظیفه شارع بود جعل بود. آن که

.....

وظیفه شارع بود ابلاغ بود. لانذرکم به و من بلغ. این انذار در اینجا مقام فعلیت یا ارسال رسل است. این قرآن بر من آمده است لانذرکم بهی یعنی به قرآن، و من بلغ. این و من بلغ مقام تنجز است. وصول به مکلف است. پس یک مقام فعلیت داریم که انذار از آن تعبیر می شود در این آیه. چون جای دیگر آیه انذار چیز دیگری است. در این آیه مراد از انذار این است ارسال رسل و انزال کتب. بعد از آن مقام بلوغ یا تنجز که ما اسمش را گذاشتیم تنجز. آن مقامی است که تکلیف رابطه با مکلف پیدا می کند. اسمش را رابطه گذاشتیم چون گاهی ظنی است، گاهی احتمالی است گاهی علمی است گاهی از قیاس است. اسمش را رابطه گذاشتیم که یک عنوان عام باشد. تکلیف، حکم با مکلف یا به اصطلاح امروزی ها شهروند، سیتیزن، رابطه پیدا می کند حالا این رابطه به هر نحو. اسمش را گذاشتیم تنجز. تمام شد دیگر شأن شارع. ماند مکلف. اینجا دیگر عقل مکلف به او حکم می کند که شما باید امثال کنید. فرض کنید مثلاً مقدمه ای دارد. عقل می گوید مقدمه ندارد. اینکه بحث مقدمه واجب اینجا است. اگر منافی دارد گفته است که برو نان بخر. منافی نان خریدن خوابیدن است. عقل می گوید که خواب. نه اینکه شارع می گوید خواب. خوب دقت کنید شارع نمی گوید خواب شارع گفت نان بخر. شارع به خواب شما کار ندارد. آن که وظیفه شارع بود گفت برو نان بخر. این نان خریدن در خارج هم منافی دارد هم مقدمات دارد. یعنی هم تلازم با اعمالی دارد مثل بازار رفتن و هم تنافی دارد. آنها می گویند شارع متصدی، روشن شد؟ اصلاً متصدی این قسمت نمی شود کار ندارد شما می گوید من نان بخرم بازار هم بروم؟ من فقط می گویم نان بخر حالا تلفن کن تاکسی بیاید من باب مثال عرض می کنم. فرض کن احضار جن کن که جن برای تو نان بخرد. کاری به این کار ندارد که شما بازار بروید او کاری که دارد نان. این وظیفه شارع است. وظیفه شارع ازاله نجاست بر شما واجب است. وظیفه شارع نماز واجب است. من الآن گیر کردم. امروز وارد مسجد شدم نماز بخوانم نجاست هم دیدم در مسجد. این مشکلی است که مکلف پیدا کرده است. پس این تصور را خوب دقت کنید اینها اصرارشان روی حل قضیه از این راه است که اینجا مشکل از ناحیه مکلف آمده است. این مشکل ناحیه مکلف را سریان به شارع ندهیم به مقتن ندهیم. لذا مثل مرحوم نائینی مرحوم استاد دیگران این رای یک باب دیگری باز کرده اند. گاهی تنافی بین این دو تا به جعل بر می گردد اسمش را می گذارند تعارض. ما نمی دانیم گوشت خرگوش حرام است یا خیر. این می شود تعارض. گاهی اوقات به جعل بر نمی گردد به مقام امثال بر می گردد اسمش می شود تراحم. این مطلب الآن عرض کردم فرق بین این دو تا الآن در اصول ما جزء مسلمات است اما این اینگونه نیست. در قدام و در اصول اهل سنت این هم تعارض است. حالا اگر بخواهیم یک تحلیل اجمالی کنیم چون این یک تحلیل قانونی لطیفی دارد من الآن بخواهم وارد شوم باید یکی دو روز بگذاریم این تحلیل را با مقدمات و مؤخراتش بیشتر طول می کشد. یک تحلیل اجمالی. این بحث سر این است که من وقتی وارد مسجد می شود شارع در اقم الصلوه به حال من نظر دارد یا خیر و ازل النجاسه. اگر به حال من نظر داشته باشد می گوید اقم

الصلوه اطلاق دارد اصلا به حال تو کار ندارد. اگر در اقم الصلوه می گوید شارع همین جور همراه مکلف می آید در اقم الصلوه نظر دارد این نظر مثلا الآن در این مکان در خانه خودت می خواهی نماز بخوانی می گوید مباح است. رفتی در مسجد محله می گوید مستحب است مثلا بیست و پنج برابر ثواب دارد. من باب مثال. رفتی در مسجد جامع رفتی در مسجد رسول الله، در مسجد کوفه رفتی در مقام امیر المؤمنین صلوات الله علیه. این همین جور شارع همراه شما می آید. اگر شارع همراه شما آمد می شود تعارض. اگر شارع همراه شما نیامد می گوید به شما واگذار کردم کاری به شما ندارد. او گفت نماز بخوان ازاله کن امروز شما به آن مبتلا شدید. این دیگر شأن شارع نیست شأن خودت است. این دیگر از اختیار شارع خارج است. اگر از شارع خارجش کردیم این می شود باب تراحم اگر ربطش دادیم به شارع می شود باب تعارض. در حقیقت علمای اهل سنت یا قدمای ما اینگونه فهمیده اند. حالا البته این دو احتمال هست. یک ما در کلیه قوانین اینگونه بفهمیم، دو در خصوص قوانین شرعی اینگونه بفهمیم. شأن شارع شرعی اینگونه است که در ریز و درشت امور همراه شما هست. این اقم الصلوه به کل موردی از موارد امتثال شما نظر دارد. این صلوه مستحب است این درجه اش اینقدر است همه اینها در اقم الصلوه است. روشن شد انشاء الله تعالی؟ پس بنابراین الآن در اصول ما این جزء مسلمات است. که این مسئله مسئله عقل است، مسئله عبد است، مکلف است و هیچ ربطی به شارع ندارد. این ابتلائی هست که من پیدا کردم و من باید حلش کنم و ربطی به شارع ندارد. این اول مطلب. پس بنابراین فرض مرحوم آقای نائینی و آقای خویی فعلا در اینجا روی مبنای دوم است که تراحم باشد. نه روی مبنای اول که تعارض باشد. چون اگر تعارض شد بر می گردد به قسم اول و قسم اول این بود که ما در مقام تشریع شک کنیم که معین است یا نیست. خب این هم بر می گردد به مقام تشریع، به مقام جعل. به مقام جعل اعتبار قانونی به آنجا بر می گردد. پس اینکه مرحوم استاد مرحوم نائینی این را قسم سوم قرار دادند چون این را تراحم می دانند نه تعارض. اگر تعارض دانستیم مربوط به قسم اول است. این اول مطلب. تا اینجا روشن شود. بخش بعدی مطلب در اینجا حالا فرض کنیم در اختیار عبد. یک نکته باز خیلی ظریف ترش یعنی مشکل بزرگترش این است که مکلف در اینجا چه می کند؟ خوب دقت کنید. مکلف در اینجا چه می کند؟ این اینگونه است آیا مکلف می گوید که من با مجموعه ادله می فهمم که شارع فقط اهم خاص است؟ این را من می فهمم؟ مثلا ازاله نجاست را خواسته است. اما مسئله نماز را نه آن ازاله نجاست را خواسته است. حالا این تعبیرش یک کمی فرق می کند من کار ندارم در خلال خواندن عبارت ها روشن می کنم تعبیرش را. این جور می فهمیم در نتیجه خوب دقت کنید شارع هر دو حکم را جعل کرده است. من عاجزم از جمع بین این دو حکم لکن می فهمم که شارع خصوص اهم را قرار داده است. اینها تحلیلات لطیف قانونی هم هست ها. شارع فقط اهم را قرار داده است. این تحلیل مرحوم نائینی و آقای خویی. نتیجه تحلیل به تقریب خود مرحوم نائینی، «لو فرضنا محالا، جمع بینهما». هم ازاله کرد هم نماز. ایشان می گوید یک ثواب

بیشتر ندارد. به خاطر عجز به خاطر اینکه قدرت نداشت فقط یک حکم مانده است و آن هم اهم. لذا اگر لو جمع بینهما محالا یک ثواب بیشتر ندارد. دومی نیست. خطاب دومی برداشته شده است. این یک مطلب. یک مطلب دیگر در مقابل این می گوید نه آقا اگر این شد این حاکم به این مطلب که شما اهم را انجام دهید عقل است. خود عبد است. دو تا هستند یکی اهم است. عقل می گوید صرف قدرت در اهم کن. خوب دقت کنید. در حکم شرعی هیچ تصرف، چون مقام امثال است. لذا هر دو حکم هم هستند. هم ازل هست هم صلّ هست. عقل می گوید که تو صرف قدرت در اهم کن. نه اینکه می آید تصرف در حکم می کند. نتیجتاً لو فرضنا محالا جمع بینهما دو تا ثواب دارد. مرحوم نائینی تصریح دارد که لو فرضنا محالا جمع بینهما یک ثواب دارد. چرا چون یکی برداشته می شود. روشن شد؟ این رأی دوم می گوید کاری که شد که شما اهم را انجام دادید حاکمش عقل است. عقل در مقام جعل و انشاء تصرف نمی کند در مقام تشریع تصرف نمی کند. اصولاً ما این را کراراً عرض کردیم که شأن مکلف نیست که بیاید در مقام تشریع تصرف کند.

سؤال: احتمال اول به صورت قبلی بر نمی گردد که شارع همراه مکلف می آید و ...

پاسخ: نه به آن بر نمی گردد. این استظهار می کند از اهمیت که این را می خواهد.

سؤال: با تعارض بیشتر میسازد؟

پاسخ: نتیجه اش شبیه تعارض است. حالا می گویم حرف نائینی را هم توضیح می دهم بیشتر روشن می شود. انشاء الله این تحلیلات خیلی لطیف هم هست و انصافاً قابل بحث روز هم هست. این طور نیست که در این زیر زمین ها بشینیم خودمان فکر کنیم.

پس یک بحث سر این قسمت است که آیا عقل درک می کند حکم شارع را یا عقل درک چنین چیزی نمی کند. عقل فقط حکم می کند که شما صرف قدرت در اهم کن. خلاص تمام شد. اما مهم هم به حال خودش هر دو هستند. هر دو به حال خودشان محفوظ هستند. من یک مثالی را چند بار تکرار کردم مثلاً نماز اول وقت و نماز جماعت. هر دو فوائدی دارد. در یک روزی پیش آمده است که اگر اول وقت بخواند جماعت فوت می شود اگر جماعت بخواند اول وقت فوت می شود. طبق آن تصور قدیم می گفت ما رجوع به ادله می کنیم اگر در آوردیم که جماعت اهم است حکمش اینجا این است يستحب له تأخير الصلوة الى الجماعة. خوب دقت کنید از خود شارع در می آوریم. این تصویر اول.

تصویر دوم که مرحوم نائینی است می گوید خیر ما این را از شارع در نمی آوریم که جماعت که اهم است شارع تأکید دارد دیگر برای اول وقت حکم قرار نداده است. حالا حکم قرار نداده هم توضیحش را عرض می کنیم. خطاب اول وقتش را بر می دارد.

اما خطاب جماعت می ماند. این راه دوم. راه سوم می گوید که نه آقا اینها به هم کاری ندارند. آن روایت اول وقت جای خودش است. روایت نماز جماعت جای خودش است. حالا فرض کنید جماعت مهم تر. شما اول وقت خواندید شما ثواب یک عمل مهم را انجام دادید اهم از شما فوت شده است. اهم مستحب. خواستید جماعت بخوانید ثواب اول وقت فوت شده ثواب جماعت را درک کردید. ربطی به هم ندارند. این حکم عقل است. این راه سوم. راه سومی که در مسئله است این راه است که این حکم عقل است اصولا لذا شما اگر ازاله نجاست کردید بسیار خوب اما امر صلوٰه هم به حال خودش محفوظ است فعلی هم هست و هیچ مشکل ندارد. اگر ازاله نجاست نکردید شما مخالفت با عقل کردید. عقل گفت صرف قدرت در ازاله کن و شما نکردید. نمازتان را خواندید و نمازتان درست است. شما مخالفت با عقل کردید نه مخالفت با شرع. این اقتضا نمی کند که نماز شما فاسد باشد. نماز شما درست است. مثلا شما در اول وقت مخالفت کردید این نماز اول وقت مکروه نیست و ثواب خود را دارد و یک مستحب بیشتر از شما فوت شد که جماعت بود. کسر و انکسار به اصطلاح آقایان نمی شود هر کدام به حساب خودش جدا است. شما ازاله را قرار دادید به حکم عقل واجب و مهم تر را انجام دهید. اما انجام ندادید رفتید نماز خواندید. شما امرش بود امرش ساقط نشد. پس در مقام تراحم بحث سر این است که آیا در مقام تراحم ما حکم شرع را به دست می آوریم با تراحم یا حکم عقل است فقط صرف است کاری به حکم شرع ندارد. این یک. آن نکته لطیف تر در تراحم این است ما که حالا فهمیدیم امر به ازاله است امر به نماز نیست شرعا، خوب تأمل کنید، آیا امر به نماز کلا برداشته شد؟ اگر امر به نماز کلا برداشته شد شما ازاله نکنید نماز بخوانید. باطل است. چون امر به نماز کلا برداشته شد. آن کاری را که مرحوم نائینی هنر مرحوم نائینی گفت نحن ربّانی الترتب، نقل می کنند از ایشان که ما اصولا فکر، مقدمات و مؤخرات، آن حرف نائینی این است که منشأ این تنافی اینجا عجز شما است. این درست است که شما می فهمید که شارع تکلیف نمی کند به مهم به خاطر اینکه عجز دارد لکن این تکلیف نکردن چون به خاطر عجز شما در مقام امتثال است این می آید فقط خطاب را بر می دارد. ملاک را بر نمی دارد. خوب دقت کنید. ملاک می ماند. نتیجه اش این می شود که این ملاک ملزم است. یعنی ملاک ملزم هم هست چون واجب است نماز. حالا اگر عصیان کردید و ازاله انجام دادید این ملاک زنده می شود. دو مرتبه خطاب بر می گردد نمازتان درست است. این ترتب این است. خلاصه ترتب برای شما روشن شد؟ پس مفروض کلام این است که امر به اهم که آمد شرعا امر به مهم نیست نه عقلا. البته بعضی از آقایان معاصر این را هم یک نوع ترتب گرفته اند. این ترتب نیست. و افعش ترتب نیست. هر دو خطاب هست و عقل حکم می کند. نمی دانم روشن شد. این بحث ترتب از بحث های بسیار سنگین است. من خیلی موجز و روشن ریشه هایش را برای شما مطرح کردیم. پس بحث سر این است وقتی شما اهم

داشتید به خاطر امر اهم، چون اهم عند الشارع است، شما دیگر امر مهم ندارید. عرض کردم مرحوم نائینی می گوید لو فرض محالا، جمع کند بین هر دو یک امثال بیشتر نیست و همان اهم است.

سؤال: اگر مهم هم ملاک دارد یعنی محبوبیت را دارد

پاسخ: خطابش می گوید که ساقط می شود. ملاکش ساقط نمی شود. حالا یک تعبیر خطاب و ملاک است یک تعبیر اطلاق خطاب ساقط می شود نه اصل خطاب. این هم یک تعبیر دیگر. مال ملاک است خطاب نیست اما شما که آمدید و انجام دادید آن ملاک فعلی می شود و مشکل ندارد. آن ملاک برای شما خطاب را می آورد. یا به این تعبیر دیگر در عبارت نائینی یعنی در عبارت ایشان در اینجا که شاید نرسیم بخوانیم تعبیر دوم آمده است. اطلاق خطاب برداشته می شود نه اصل خطاب. اطلاق یعنی شما نماز بخوان می خواهد ازاله باشد یا نباشد. شما ازاله کن می خواهد نماز باشد یا نباشد. ایشان می گوید وقتی اهم و مهم بود آن اهم اطلاقش می ماند. یعنی شما ازاله کن می خواهی نماز بخوان می خواهی نخوانی. اما خطاب دوم نماز بخوان اطلاق ندارد. دیگر نمی گوید وقتی می خواهی ازاله کنی نماز بخوان. معنا که ندارد. فرق این دو این است. اما شما ازاله نکردید آن خطاب به حال خودش باز می گردد و هیچ مشکل ندارد. یعنی در حقیقت مرحوم نائینی قدس الله سره یا از راه اول که ملاک است یا از راه دوم که اطلاق خطاب است. ایشان تصوّرش این است که اینجا مشکل عجز مکلف است. عجز مکلف اصل خطاب را بر نمی دارد. اطلاق خطاب را بر می دارد.

سؤال: ... گفتید که دو امر به حال خودشان باقی هستند و کاری هم به هم دیگر ندارند. یکی را انجام می دهیم. این در حالی است که فرض ما تراحم است. سوء اختیار نبوده است. یعنی باقی به حال خودشان باشند یعنی داریم عصیان انجام می دهیم

پاسخ: ببینید اجتماع امر و نهی ریشه اش همین است.

سؤال: آنجا مندوحه دارد اینجا ندارد

پاسخ: بحث مندوحه تأثیر ندارد. بر می گردد به مقام امثال. اصلاً مسئله ضد هم به مقام امثال بر می گردد. مسئله مقدمه واجب هم به مقام امثال بر می گردد. اصلاً تمام اینها به مقام امثال است. یعنی مقام امثال می آید در مقام جعل تأثیر کند یا خیر. خلاصه بحث این است. آن می گوید مقام امثال ربطی به مقام جعل ندارد. شارع گفته است برو نان بخر

سؤال: پس ما یک عصیان کرده ایم یک اطاعت

پاسخ: بله

سؤال: در حالی که هیچ سوء اختیاری هم نداشته ایم

پاسخ: نداشته ایم آنجا عاجزیم. اصلا آن بحث ها مطرح نیست.

پس بنابراین مجموعه‌ای تا احتمال رئیسی در اینجا داده شد. یک احتمال که قبل از نائینی مطرح بود بعدش هم البته کفایه هم دارد و آن اینکه اگر اهم و مهم بود امر به اهم شرعا هست امر به مهم شرعا نیست و ساقط است. این رأی اول.

رأی دوم امر به اهم هست فعلا شرعا امر به مهم ساقط است لکن اطلاقا. نه تماما. به مقداری که معارض با اهم است. حالا اگر اهم را شما انجام دادید حالا معارض که نیست خب انجامش دهید. آن نه کلا امر ساقط است. تمام ظرافت کار نائینی این است. چون اینجا، چون الضرورات تنقذر بقدرها، شما از چه راهی با مشکل برخوردید؟ چون منافعی شده است با ازاله. حالا ازاله نبود شما عصیان ازاله انجام، خب آن به جای خودش محفوظ است چرا از بین برود؟ آن خطاب به خاطر اینکه در مقابل ازاله بود شما انجامش ندادید. حالا ازاله نیست، خب انجامش دهید. رأی اول می گفت نه اصلا امر به صلوه کلا ساقط است. رأی دوم مرحوم نائینی شبیه قضیه حینیه به اصطلاح محال، می گویم شبیه خودش نفرماید

حین اطلاق ازاله آن امر ساقط است نه مطلقا. امر هست ملاکش هم هست. مقید است. رأی سوم اصلا امر ساقط نیست. اطلاقش هم محفوظ است. هیچی نیست اصلا. چون اینجا اصلا ربطی به شارع ندارد. صد درصد مقام امثال مربوط است به عبد. عبد هم نمی تواند در مقام جعل تصرف کند. تعارض که نیست. اینجا عبد احراز می کند اهم است شما صرف قدرت می کنید به حکم عقل در اهم. مهم هم به حال خودش مفروض است. لذا این را اسمش را ترتب گذاشته اند بعضی از آقایان، علی مافی تقریرهم، تعبیر به ترتب از آن کرده اند لکن این نمی شود گفت ترتب. یعنی ترتب در نحوه امثال مثلا. اول عقل می گوید این طور

انجا ان ترتب در نحوه خطاب است این ترتب در مقام امثال. خب تا اینجا به نظر من یک حدی ترسیم بحث سنگینی که اینجا هست برای شما شد. چهار احتمال مجموعه شد. یکی اینکه این مقام بازگردد به باب تعارض یکی اینکه برگردد به باب تراحم به این معنا که خطاب شرعی اهم هست و خطاب مهم شرعا کلا ساقط است. این رأی کفایه است. رأی دوم خطاب شرعی اهم هست لکن خطاب مهم کلا ساقط نیست. محدودا ساقط است. به مقداری که با ازاله مشکل دارد ساقط است. اگر با ازاله مشکل نداشته باشد سر جای خودش است. روشن شد این تصور نائینی و مرحوم استاد. این تصویری که آقایان در باب ترتب داده اند. رأی چهارم در مسئله آخرین رأی، اصلا اینها

مقام تراحم هستند. هیچ ربطی به خطاب شرعی ندارد. حاکم در مسئله عقل است. خب این برای اینکه این قسمت یک مقدار زیربنایش روشن شود و چرا خطاب ساقط است نکته اش یک نکته اساسی دیگری هم هست آن را هم امروز توضیح می دهیم اجمالاً ولو سابقاً چند بار کرارا گفته ایم عرض کردیم مشهور در کتب اهل سنت شرایط عمومی تکلیف چهار تا است. یا شرایط عام است. این شرایط عمومی چهار تا است، عقل است، بلوغ است، قدرت است و علم. علمای ما علم را به یک معنایی گرفته اند علم را اسقاط کرده اند گفته اند تسهیل لازم می آید علم را اسقاط کرده اند. شد سه تا. قدرت و بلوغ و عقل. معروف بین عقلا این است که تکلیف به طور کلی محدود به قدرت است. کسی که عاجز است تکلیف ندارد. این یک تصوّر عام. یک تصوّر دیگری در اینجا هست که نه تکلیف محدود به قدرت نیست عاجز معذور است و الا تکلیف دارد. نهایتاً معذور است. این بحث را به عنوان بحث قدرت الآن وارد این بحث می شویم. عرض کردیم سابقاً در چند بار که سه جور قدرت تصویر می شود در کلیه تکالیف. عرض کردم این بحث ها اختصاص به حوزه ما ندارد شما می توانید در دانشگاه های حقوق دنیا هم مطرح کنید. جایی که عمل برای عامه مردم مقدور نباشد. مثلاً می گوید شما چهار متر به هوا پیرید. خب عامه مردم نمی توانند حالا بعضی از ورزشکاران ممکن است بتوانند. خب اینجا تکلیف درست نیست. وقتی عامه مکلفین عاجزند فرض کنید یک درصد دو درصد تمکن دارند این تکلیف درست نیست. قدرت در اینجا تأثیرگذار است. این متفق علیه است. دو اینکه عامه مکلفین قدرت دارند و یک درصد و دو درصد قدرت ندارند. فرض کنید گفته است که وضو بگیرد حالا افرادی که در مناطق سرد هستند و آب یخ زده است و تمکن ندارند موجب ضرر برای آنها می شود. اینجا آن که شایع و معروف است که خود نائینی هم قائل است. مرحوم استاد خوب دقت کنید در کتاب هایی که نوشته اند من جمله بحثی که اینجا دارند و جاهای دیگر این قدرت را دخیل می دانند اما در جلد سوم محاضرات به نظرم در بحث ضرع است یک جایی در آنجا ایشان قدرت را دخیل می دانند عجزاً عذر می دانند. نمی دانم چطور شده است از طرف ایشان صادر شده است. مبنای ایشان ظاهراً نبوده است. تا آخر درس اصول ایشان را که کم بودیم چون دوره آخر را خود ایشان زود تمام کردند. اما در فقه احساس ما این بود که ایشان قدرت را دخیل می دانند. علی ایّ حال معروف و مشهور بین فقهای اهل سنت و فقهای شیعه الی یوم هذا، این قدرت دخیل در خطاب هست. یعنی خطاب اذا قمتم اذا الصلوه فاغسلوا وجوهکم، اصلاً به این نمی خورد. این قسم دوم قدرت و موردش هم این است که عامه مکلفین قدرت دارند یک نفر قدرت ندارد. و بنا بر معروف هم کسانی که اینجا مخالفت کرده اند این را ارجاع داده اند به اینکه آیا خطابات را انحلالی بدانیم یا خیر. اگر انحلالی دانستیم، فاغسلوا وجوهکم زید، فاغسلوا وجوهکم عمرو، فاغسلوا وجوهکم فلان، حسن، حسین، تقی، تقی، فاغسل وجهک خب اگر عاجز است دیگر خطاب فاغسل وجهک که به او نمی آید. یا خطاب را قانونی بدانیم و انحلالی ندانیم. اگر خطاب را قانونی دانستیم قانون می آید روی عامه مکلفین. عامه

مكلفين قادر هستند اين يکي قادر نيست اين معذور است نه اينکه تکليف ندارد و تکليف از او برداشته شده است. تکليف براي عامه است.

اين آقا معذور است. پس از اينجا محل اختلاف بين بعضي از اقاياں معاصرین در مسئله قدرت پيدا شد. اين قسم دوم.

قسم سوم اينکه حتی اين فرد قدرت بر اين عمل في نفسه دارد امروز در اين لحظه مشکلي آمده است اين دو عمل پهلوی هم قرار گرفته اند اينجا قدرت ندارد. که ما اسمش را گذاشتيم تراحم. پس ما سه جور قدرت را در مباحث قانونی مطرح می کنيم. يک اينکه عامه قدرت ندارند. دو عامه قدرت داند يک فرد قدرت ندارد. سه قدرت هست اين فرد هم قدرت دارد لکن در اينجا اين براي اين فرد اين مشکل آمده است. بايد جمع کند نمی تواند جمع کند. بين ازاله و بين نماز. و الا می تواند ازاله کند و نماز هم می تواند بخواند. بحث قدرت نيست. هم قدرت به نماز دارد هم قدرت به ازاله دارد لکن در اين فرض نمی تواند جمع کند. روشن شد؟ اين جاعده ای گفته اند که اينجا اين قدرت دخيل نيست. ظاهر مرحوم نائيني اين است که اين قدرت هم دخيل است. اين بحث هايی که تا به حال کرده ايم روی اين نکته است لذا ايشان می گوید که اگر شما قدرت بر يکي داريد آن که اهم است فعلي می شود. حالا اين فعليت يعنی چه؟ ما چند بار توضيح داديم اين نقطه سوم است. درباره معنای فقه خود ما به يک معنای خاصی گرفته ام. معنای فعليت پيش ما اين است که قانون جنبه قانونی پيدا کند و آن به منزله ابلاغ است. اگر مجلس يک قانون را تصويب کرد، حالا در زمان ما، اين قانونيت پيدا نمی کند تا تو روزنامه رسيم بيايد. رسمی شود. حالا راديو تلوزيون رسانه ای که هست. اصطلاح فعليت را ما به اين گرفته ايم که به تعبير قرآن اين انذار بود. اما کرارا عرض کرديم که مرحوم آقای خویی و مرحوم آقای نائيني فعليت را به معنای ديگر می گيرند و آن به معنای فعليت موضوع. می گویند هر حکم تا موضوعش فعلي نشود آن حکم فعلي نيست. مثلا الآن ساعت نزديک ده است ما خطاب به اقم الصلوه لدلوک الشمس را نداريم چون زوال شمس که نشده است به قول عوام که اذان ظهر نگفته اند. تا اذان نگویند لذا وقتی اذان گفتند دلوک شمس که عوامی است، وقتی دلوک شمس شد که زوال در روايت تفسير شده است آن وقت اين حکم فعلي می شود. اما الآن ساعت ده است و دو ساعت مانده است به اذان تقريبا دو ساعت کمتر. اين حکم فعلي نيست. پس مرحوم نائيني معتقد است و مرحوم استاد با ايشان موافق است. ما اين را قبول نکرديم اين معنای فعليت را قبول نکرديم الآن نمی خواهم وارد اين بحث شوم. اين معنا را قبول نکرديم که حکم وقتی فعلي می شود چون آقای خویی اينجا مقدمه ای گفته اند و توضيح نداده اند. شما بخوانی ممکن است گيج شوی که ايشان می گوید حکم فعلي شده است يا خير. پس در باب تراحم اهم فعلي می شود. مهم فعلي نمی شود. اين نکته. خب شما می گوييد که چه نکته ای است که فعليت به فعليت موضوع است. نکته سوم. پس يک بحث راجع به طرح مسئله بود يک بحث راجع به مسئله قدرت بود و دخالت قدرت بود يک بحث هم راجع به اين کلمه فعليت. خب فعليت يعنی فعليت موضوع. موضوع چيست که اينجا فعلي شده است يا نشده است. سؤال. مرحوم نائيني

یک تفسیر خاصی دارد. موضوع پیش ایشان هر چیزی که اخذ شده باشد در لسان دلیل لکن مفروض الوجود. آن را ایشان موضوع می داند. اگر مطلوب الوجوب باشد متعلق می داند. مثلاً صلّ لزوال الشمس. زوال شمس موضوع است. چرا؟ چون زوال شمس تحت قدرت شما نیست به شما نمی گویند که شما ایجاد زوال شمس کنید. وقتی زوال شمس شد نماز بخوانید. پس زوال شمس مفروض الوجود است. این مفروض به این معنا. از شما اقامه نماز می خواهند. اقامه نماز می شود مطلوب الوجود. پس امر تعلق گرفته است به اقامه، روشن شد؟ امر که وجوب است تعلق گرفته است به اقامه. اقامه نماز می شود مطلوب الوجوب. خود دلوک شمس می شود مفروض الوجود. حالا بعضی مثلاً گاهی خود نائینی هم دارد یک تعبیر دیگری هم دارند بد نیست حالا تعابیر دیگر علما هست. تعابیر دیگر هم دارند، فوق دایره طلب، تحت دایره طلب. موضوع آن چیزی است که فوق دایره طلب است. متعلق آن چیزی است که تحت دایره طلب است. مراد از فوق دایره طلب یعنی به موضوع طلب تحقق نمی گیرد. مثلاً زوال شمس طلبی به آن تعلق نمی گیرد. به خلاف اقامه صلوٰه که تحت دایره طلب است. پس یک چیزی فوق دایره طلب داریم که اطلاحا نائینی به آن می گوید موضوع. و آن چیزی است که از اختیار، مثل اکرم العلما. اکرم العلما معنایش این نیست که شما بروید و یک عالم ایجاد کنید. اگر عالمی بود می شود مفروض الحصول. برای شما اکرام. اکرام می شود متعلق. پس یک متعلق داریم یک موضوع داریم. روشن شد؟ حالا موضوع در ما نحن فیه چیست؟ قدرت است. این قدرت مفروض است نه اینکه مطلوب است. مثلاً لم تجدوا ماءً. لازم نیست شما قدرت برای آب را پیدا کنید. لازم نیست قدرت برای ازاله یا، اگر قدرت برای ازاله بود آن وقت می شود این موضوع محقق می شود وقتی موضوع محقق شد فعلی می شود. شما الآن قدرت بر ازاله دارید می شود فعلی قدرت بر نماز ندارید نمی شود فعلی. چون آقای خویی این مطلب را فرمودند، چون ممکن است بخوانید اصلاً تعجب کنید که یعنی چه. ایشان در موارد تراحم آن اهم فعلی می شود چون موضوعش قدرت است. اگر بر اهم شما قدرت دارید مهم فعلی نمی شود چون شما بر مهم قدرت ندارید. لکن فعلی نمی شود به مقدار معارض با اهم نه مطلق اهم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين.